

کابل

ندیدم مونس و غمخوار به آنها
به جز از تعدی و آزار به آنها
.....

وضع زادگاه من چه ناگوار است؟
چو بر او سلطه ظلم برقرار است
فتاده اند به جانش از کدورت
یا ز نفرت و یا که از حسادت
سراپا پیکرش بود پار و سوزان
پراز زخم و خونین، افتان و لرزان
سرش بود خم ز محنت های بسیار
غرور بشکسته و پایمال اغیار
دیگر بردل نماید از دیدنش تاب
چکید بردانم از دیده خوناب
فتادم ناتوان یکدم به زانو
خراب شد بر سرم عالم ز هرسو
با خود گفتم هم این نیست مرا شهر
اشتباه آمدم در شهر دیگر
یا هر آنچه که من بینم در اینجا
نباشد در اصل جز خواب و رویا؟
مرا زادگاه بسی آباد شهری بود
به ملک دریک مقام بهتری بود
سحاب بهمنش چه مشک فشان بود
نظم هر موسمش ورد زبان بود
بهارش بود چنان سبز و طربناک
که حتی میدمید خوشبویی از خاک
شهر کابل شهر علم و هنر بود
ز شاهراه مدنیت درگذر بود
شهر عشق و شهر شعر و ادب بود
شهر حسن و جمال شهر طرب بود
اهالی جمله گی آزاد و مغرور
ز تعصبات رنگارنگ بسی دور
چو زیست شان برادروار بهم بود
گذر از سختی روزگار بهم بود
.....

حیف هر آنچه که من دیدم، نه خواب بود
نه سهو و اشتباه، نه یک سراب بود
مسول این وضع "خلق" است و پرچم
همیشه روسیاه باشند به عالم!

بعدی عمری شدم به کابل خویش
با هزار شوق بسوی منزل خویش
تشنه دیدنش، دو دیده من
بسی بیتاب دل شوریده من
نشستم در فرودگاهش چو آخر
نهادم بر سر خاکش زمهر سر
بخاک بردم به قصد بوسه لب را
بجا کردم چنین رسم ادب را
چکید اشک سرور از دیده گانم
ادای صد شکر شد بر زبانم
صدا ها بود بلند، لیکن پیایی
مرا آورد بخود یکباره از پی
به هرسو شورمشور و غالمغال بود
گویی هریک پی جنگ و جدال بود
بسی بیگانگی در چهره ها بود
مرا "رسم" نوین نا آشنا بود
نگفت خوش آمدید، نه یک سلام کس
نکرد بر ما نگاه در احترام کس
به عوض طعنه ها ما را نثار بود
دلیل از جنگ و از کشور فرار بود
از همانجا شروع گردید ملالت
ز برگشتن مرا چندی ندامت
شهر کابل شده ویرانه هیهاد
شهر غیر و شهر بیگانه هیهاد
چنان بود از دحام درجوش در این شهر
که مشکل می نمود پامانی یکسر
صدا ها بود بلند از حد معمول
نه زینت بود و نه سامانه مقبول
هوا آلوده بود از دود بسیار
تنفس را به هر شخص کرده دشوار
بدترین وجه بود تعفن در آنجا
بهم می زد شدیداً "حال ما را
به هرسو جلوه فقر و فلاکت
می رسید در نظر با چه وضاحت؟
هزاران کس به شهر بی خانه بودند
بیکس و بی سروسامانه بودند
حال اطفال مگر بسیار خراب بود
جمله را جان و دل در غم کباب بود